

امامت از دیدگاه اسماعیلیه و زیدیه

محسن پرویش^۱، عبدالرفیع رحیمی^۲

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۲/۸/۸ - تاریخ پذیرش نهایی: ۹۲/۱۲/۲۴)

چکیده

امامت نخستین مسئله بحث برانگیز و اختلاف آفرین در تاریخ اسلام است که نخستین دسته‌بندی‌ها و انشعاب‌ها را، پس از رحلت پیامبر اکرم (ص)، در میان مسلمانان به وجود آورد. فرقه‌های اسماعیلیه و زیدیه از مهم‌ترین فرقه‌های شیعه، بعد از شیعه اثنی‌عشری، به شمار می‌روند که هنوز حیات سیاسی و اجتماعی دارند، اما دیدگاهشان به مسئله امامت از سده‌های نخستین اسلامی شکل گرفته است. یافته‌های پژوهشی نشان می‌دهد که این دو فرقه نخست معتقد به امامت و رهبری اهل بیت پیامبر بودند. اما با گذشت زمان، کسانی جز ایشان را امام و رهبر خویش گرفتند. بدین سبب، زمینه‌های انحراف در بین آنها کم‌کم آشکار شد. در این مقاله برآنیم با تکیه بر روش تاریخی، بحث امامت را از دیدگاه دو فرقه اسماعیلیه و زیدیه بررسی کنیم.

کلیدواژه‌ها: اسماعیلیه، امام، امامت، زیدیه.

۱. نویسنده مسئول، دانشجوی دکتری تاریخ ایران دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) - قزوین

Email: mohsen.parvish@yahoo.com

۲. استادیار گروه تاریخ دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) - قزوین

مقدمه

امامت یکی از اصول دین و از مهم‌ترین مسائل اعتقادی شیعیان است که نخستین مسئله بحث‌برانگیز در تاریخ اسلام هم شمرده می‌شود. ضرورت وجود امام در جامعه اسلامی بر کسی پوشیده نیست؛ آنچه آتش اختلاف را دامن می‌زند، این پرسش است که امامت و رهبری اسلامی چگونه است و چه ویژگی‌هایی دارد. منشأ پیدایش این بحث را باید در صدر اسلام و پس از رحلت پیامبر اکرم(ص) جستجو کرد، آنگاه که اولین دسته‌بندی‌ها و انشعاب‌ها در میان مسلمانان به وجود آمد. اساسی‌ترین نزاع بعد از رحلت پیامبر(ص) بر سر امامت و خلافت بود، و این امر سبب شد امت اسلام به دو گروه تقسیم شود: شیعه و اهل سنت؛ شیعیان امامت و خلافت علی بن ابی طالب (ع) را بعد از پیامبر(ص) قبول داشتند و آن را نص صریح پیامبر(ص) و قرآن می‌دانستند، اما دیگر مسلمانان می‌گفتند پیامبر برای خود جانشینی تعیین نکرده، و کار را به مردم سپرده است.

اگر به بررسی مذهب شیعه و فرقه‌های آن بپردازیم، درمی‌یابیم که مهم‌ترین موضوع اختلاف میان آنها همان مسئله امامت است. این اختلاف سبب پراکندگی صفوف شیعیان شد و آنها را به گروه‌های مختلفی تقسیم کرد: گروهی امامت محمد حنفیه را پذیرفتند؛ دسته دیگر زید بن علی بن حسین(ع) را امام خویش دانستند و اعتقاد داشتند که امام باید دعوت به خویشتن داشته باشد؛ گروهی یازده امام از تبار علی(ع) را ولی دانستند که همان اثنی عشریه هستند؛ سرانجام، شماری اسماعیل بن جعفر الصادق(ع)، یا محمد بن اسماعیل، را امام دانستند که اینان اسماعیلیه‌اند.

در این مقاله، هدف ما مقایسه این دو فرقه، و بیان تفاوت‌ها و شباهت‌های نگرش به امامت است. نیز، کوشیده‌ایم تا، به روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای، اندیشه‌ها و عقاید کلامی اسماعیلیه و زیدیه را درباره امامت بررسی کنیم.

امامت و ضرورت وجود امام از نظر اسماعیلیه

واژه امام در لغت به معانی مختلفی آمده است که برخی از آنها عبارت‌اند از: آنچه از آن پیروی می‌کنند [۲۲، ص ۵۰]؛ پیشرو [۲، ص ۲۴]، قیم و سرپرست و نیز، طریق و راه [۲۲، ص ۱۰]. «امامت» که از محوری‌ترین اصول فکری و عقیدتی آیین اسماعیلیه به شمار می‌آید، از بحث‌های اصلی در کتاب‌های این فرقه است و عقیده آنان در این زمینه اسرارآمیزترین و پیچیده‌ترین اصل نسبت به دیگر اصول اعتقادی در میان دیگر فرقه‌ها و مذاهب است. حمیدالدین کرمانی در مورد امامت نوشته است: «امامت بعد از نبی(ص)

برای امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) است» [۲۷، ص ۸۳]. به گفته مصطفی غالب: «امامت آن محوری است که عقاید شیعه، به تعداد فرقه‌های ایشان، بر آن دور می‌زند و آن به نظر آنها یکی از ارکان دین است» [۱۱، ص ۸]. از نگاه عارف تامر: «ولادت نزد آنها (اسماعیلیه) یکی از ارکان دین و دعایم آن است، بلکه آن عین ایمان است و گفته‌اند: امامت افضل دعایم دین است» [۹، ص ۶۹].

اسماعیلیان معتقدند وجود امام ضرورت دارد و زمین هیچ‌گاه خالی از امام و هدایتگر نمی‌ماند؛ آنها شواهد و دلایلی را برای وجود امام و وجوب امامت ذکر می‌کنند که از میان آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. لزوم ادای امانت الهی؛

۲. لزوم حفظ دین و پاسداری از آن؛

۳. تعلیم و هدایت؛

۴. اقتضای عدل الهی؛

۵. تبیین حکم الهی در نزاع‌ها و مشاجره‌ها؛

۶. دعوت مردم به آمادگی برای روز داوری.

احمد بن ابراهیم نیشابوری در ضرورت وجود امام می‌گوید: «وجوب امامت و ائمه (ع) در فطرت و جبلت و طبیعت و عقل و سیاست و وضع و رسوم بدیهی است و همچنین واجب است در هر شریعت و دین و ملتی» [۱۱، ص ۲۹ - ۲۸].

فلسفه تاریخی امامت از دیدگاه اسماعیلیان

در دیدگاه اسماعیلیان، ادوار مختلف عالم هجده‌هزار سال است و مخلوقات در مدت شش‌هزار سال به وجود آمدند. براساس نظریه تاریخ بشر، این فرقه ادوار تمدن بشری را به هفت دوره هزارساله تقسیم کرده بودند. که در هر دوری از این ادوار، مردمی با سنت‌ها، روش‌ها، راه‌های گذران معیشت و طریقه‌های (دینهای) خود می‌زیسته‌اند. آدم واضع «دین» در دوره ما می‌زیسته است و به همین سبب، ما را «آدمیان» گویند. در دور نخست، مردم تحت تأثیر حس خیال‌اند؛ پس، پیامبر می‌آید و برای ایشان شریعتی وضع می‌کند، شریعتی که به ختم آن قادر باشد. سپس، این دور به پایان می‌رسد و دوره کمال آغاز می‌گردد؛ در این دور امام می‌آید و بر همه ادوار سیطره می‌یابد و معارف حسی و وهمی و خیالی، صحت معقولات مطلق روحی الهی می‌یابند و این باور از تأویل این سخن «ردّ الشیء الی اوله» به معنای حقیقی باطن پدید آمده است [۲۵، ص ۱۸۰]. پایان هر هفت‌هزار سال قیامت است و با سپری شدن هفت دور، «قیامت‌ها» رخ

می‌دهد. مردم مطیع دو حکمت‌اند؛ ناموس شریعت و دنیا، و ناموس قیامت و آخرت. اما ناموس شریعت نسبت‌های انسان است به خدا، و حاکمان آن قائمان قیامت‌اند. قائم قیامت زمان شریعت را تعیین می‌کند.

چنانکه گفتیم، هر دور با آمدن یک ناطق (پیامبری اولوالعزم که بالاترین درجه نبوت را داراست) آغاز می‌شود؛ یک مربی همراه هر کدام از این ناطقان است که او را امام مقیم نامند؛ به دنبال آن، مرتبه وصی می‌باشند که اساس و صامت نامیده می‌شود؛ اوصیای دوره‌های هفت‌گانه به ترتیب عبارت‌اند از: شیث، اسماعیل، هارون (یا یوشع)، شمعون‌الصفاء، سام و علی(ع). پس از اساس، هفت امام - برای تبیین شریعت ناطق می‌آیند که آخرین آنها امام متم نامیده می‌شود؛ هفتمین امام متم دوره ششم محمدبن اسماعیل بود که وصی و ناطق دوره هفتم یا دوره آخرالزمان می‌باشد. بعضی از دانشمندان اسماعیلی این ادوار را با ذکر نام ناطقان و امامان نقل کرده‌اند [۲۴، ص ۷۴].

در مورد امامت محمدبن اسماعیل دو نظریه وجود داشت؛ نخست، نظریه اسماعیلیان قدیم که معتقد بودند محمدبن اسماعیل هفتمین امام متم دوره ششم، یعنی دوره حضرت محمد(ص)، به شمار می‌رود که هنوز زنده و از دیدگان مردم پنهان است. با پنهان شدن او، «دوره ستر» آغاز شد، اما بار دیگر ظهور خواهد کرد و پس از آن، «ناطق هفتم» و مهدی قائم خواهد گشت تا دوره آخرالزمان را حکمرانی کند. تنها اوست که مرتبه ناطق (پیامبری) و اساس (امامی) را هم‌زمان خواهد داشت؛ امامت به او ختم می‌شود و دوره پایانی جهان با ظهورش آغاز می‌گردد؛ شریعت اسلام را نسخ می‌کند، اما شریعت جدیدی نمی‌آورد؛ فقط، حقایق باطنی اسلام و شریعت‌های گذشته را به‌طور کامل آشکار می‌کند [۱۴، ص ۱۶۴].

نظریه دیگر، مربوط به فاطمیان است. از آنجا که فاطمیان مدعی امامت بودند، طول دوره ششم تاریخ بشر (یعنی دوره حضرت محمد(ص) و چیرگی اسلام) و شمار امامان آن را مورد تجدید نظر قرار دادند. به طوری که تداوم نامحدود امامت و وجود بیش از ۷ امام در دوره ششم (اسلام) امکان‌پذیر گردد. در نتیجه، محمدبن اسماعیل را فقط به‌عنوان هفتمین امام خود - و نه مهدی و قائم - می‌شناختند که امامت در خاندان او ادامه می‌یافت. نتیجه اصلی این کار این بود که امام هفتم اهمیت معادی، و مفهوم حیات‌بخش ظهور مسیحایی خود را از دست داد، باورهایی که در مقبولیت و موفقیت نهضت اولیه اسماعیلیه نقش بسیاری داشت.

این در حالی است که زیدیه به امامت علی‌بن‌ابی‌طالب معتقد است؛ آنان در این باور خود با شیعه اثنی‌عشری مشترک‌اند، با این تفاوت که می‌گویند: علی(ع) را خود پیامبر

به‌عنوان امام تعیین نکرد، و امامت او نصّ پیامبر نبود. این انتخاب از این جهت بود که وقتی علی(ع) ادعای امامت فرمود همه شرایط و ویژگی‌های این مقام را داشت و بدین سبب، از دیگران برتر بود. پس، امامت آن حضرت فرضیه‌ای حتمی بود، آن هم به اقتضای ویژگی‌ها و اوصافی که در آن حضرت بوده است، نه اینکه پیامبر وی را با نصّ آشکار یا به اسم تعیین کرده باشد [۱۷، ص ۲۵۳].

اعتقادات اسماعیلیان در مورد امامت

اسماعیلیان در مورد جایگاه و ویژگی‌های یک امام اعتقاداتی داشتند که به برخی از آنان به‌طور کلی اشاره می‌کنیم:

۱. وصی هر پیامبری برترین مردم پس از پیامبر است، زیرا کمال او از کمال پیامبر مشتق شده، و همه رموز و معانی گفتار و اسرار سنت پیامبر و نیز حقایق دین نزد وصی است. پس از پیامبر وصی اوست که افعال پیامبر را بیان می‌کند، گفتار و اغراض وی را تدوین می‌نماید و حافظ شریعت او از رسوخ تحریف و انحراف است. بنابراین، در میان اصحاب و امت پیامبر کسی نمی‌تواند جانشین او شود. هرگاه وصی پیامبر رحلت کند، وصی دیگری جانشین او نمی‌شود. زیرا، وظیفه وصی فقط حفظ شریعت و اسرار ملت و حقیقت گفتار و رفتار پیامبر است و با رفتن وی، شریعت تغییر نمی‌کند. بنابراین، همان‌گونه که پیامبری خاتمه یافته است، وصایت هم به پایان رسیده است و تکرار نمی‌شود.

۲. امام وارث پیامبر و وصی اوست. او از پیامبر ظاهر شریعت و احکام، و از وصی معانی شرع و احکام را به ارث می‌برد، و به این ترتیب، به کمال می‌رسد و شایستگی سرپرستی امت را به دست می‌آورد.

۳. امام باید معصوم باشد. این نگرش را امامیه هم باور داشتند اما بسیاری از فرقه‌های دیگر با آن مخالفت کرده‌اند.

از دیدگاه فرقه اسماعیلیه، لازم است که امام معصوم، منصوص علیه و عالم باشد؛ در غیر این صورت، شایسته امامت نیست. مصطفی غالب در این باره می‌گوید: «از اصول و مرتکزات عقیده حقایق این است که وجود یک امام معصوم و منصوص علیه از نسل علی بن ابی طالب ضروری است و واجب است که نص از طریق امام قبل باشد، به طوری که امامت در اعقاب بماند، یعنی پدر بر پسر بزرگ‌تر نص نماید» [۲۳، ص ۴۵]. ناصر خسرو درباره علم امام گفته است: «...واجب آید از پروردگار که این عقل‌های عزیز را آن علم که ایشان را بدان حاجت است بر یک شخص عطایی باشد، نه اکتسابی، چه اگر اکتسابی

بودی هرکس به جهد بدان توانستی رسید» [۲۷، ص ۸]. شیخ مفید در مورد لزوم عصمت امام می‌فرماید: «در امام عصمت شرط است، چنان‌که در نبی (ص) شرط است» [۲۰، ص ۳۹]. فاضل مقداد دربارهٔ لزوم وجود نص برای امام می‌گوید: «نوع سوم از شرایط امام این است که امام باید منصوص علیه باشد» [۲۶، ص ۳۳۳].

عصمت امام از دیدگاه اسماعیلیه

یکی از صفتهای ممتاز امام، در نگاه اسماعیلیه، عصمت امام است. امام از هرگونه خطا و اشتباه و گناه مصون است؛ چه در مقام دریافت حقایق و درک واقعیات، چه در مقام ضبط و نگهداری معارف و احکام و قوانین یا اظهار و ابلاغ آن، و چه در مقام عمل و به‌کارگیری و اجرای قوانین و احکام. برخی دلایلی که برای عصمت امام ذکر شده، به شرح زیر است:

۱. امام در امور مربوط به دین و حفظ نظام جانشین پیامبر (ص) است. اگر احتمال خطا در او روا باشد، ممکن است امت را به غیر راهی بخواند که پیامبر رفته است و چنین چیزی نمونهٔ بارز ستم است.
۲. امام جانشین پیامبر خدا در همهٔ امانت‌های الهی است، پس وظیفه دارد که امانت الهی را به‌طور کامل به بندگان برساند؛ اگر وی معصوم نباشد، امین‌بودنش مورد تردید قرار می‌گیرد و تزلزل می‌یابد، آنگاه به خیانت متهم می‌شود و غرض الهی حاصل نمی‌گردد [۲۸، ص ۷۴-۷۶]. به تعبیری، شأن امام نگهداری دین است؛ اگر معصوم نباشد، ممکن است خود اولین فرد در انحراف، تحریف و بطلان دین باشد.
۳. اسماعیلیان اعتقاد به امامت دائمی دارند و می‌گویند: امام وارث پیامبر، و در شریعت وارث وصی پیامبر است در بیان احکام و معانی آنها؛ اوست که وظیفهٔ حفظ و بیان شریعت را دارد. بنابراین، تا وقتی شریعت پیامبر با شریعت جدیدی منسوخ نشده باشد، امامت در دورهٔ آن پیامبر و شریعتش استمرار می‌یابد و هر امامی نسبت به بیان و تبیین شریعت و هدایت امت مسئول است. از آنجاکه شریعت حضرت محمد (ص) آخرین شریعت الهی است منسوخ نمی‌شود و امامت در امت او، تا پایان دنیا و برپایی قیامت، استمرار می‌یابد.
۴. امامت مفضول را، در صورت وجود فاضل و افضل، باطل می‌شمرند. نیز، هرکس را که امام حقیقی را از جایگاه خود پایین کشد و به جای او بنشیند، طاغوت می‌دانند [۲۸، ص ۷۶].

این در حالی است که زیدیان امام مفضول را، حتی در صورت حضور امام فاضل، به امامت قبول داشتند. زید بن علی (ع) از جمله کسانی است که، در مورد خلافت و امامت پس از پیامبر (ص)، از شیخین (ابوبکر و عمر) تبرّی نمی‌کند و خلافت آنان را مشروع و قانونی می‌داند. او برتری علی (ع) را به دیگران، و از جمله سه خلیفه قبل از وی، باور دارد، اما امامت و زعامت مفضول بر افضل را جایز می‌داند. گفته‌اند: «در روزگار قیام علی (ع)، جماعتی عقاید او را درباره ابوبکر و عمر خواستند؛ زید از آن دو به بزرگی یاد کرد. مردم روی از او برتاختند. در مقام سؤال گفت: رَفَضْتُمُونِي؟ یعنی آیا مرا ترک کردید؟ و به این ترتیب تیره‌ای به نام رافضیان از فرقه زیدیه جدا شد» [۱۲، ص ۱۲۵].

در *ملل و نحل*، شهرستانی نوشته است که زید بن علی (ع) امامت مفضول بر افضل را پذیرفت، زیرا مصلحت اقتضا می‌کرد که ابوبکر و، پس از او، عمر خلافت و زعامت جامعه را عهده‌دار شوند، مصلحتی که اهم آن فرونشاندن فتنه و دامن‌زدن به اختلاف بود؛ اگر علی (ع) به خلافت می‌رسید، کینه‌ها و عداوت‌های کهنه آشکار می‌شد و باعث اختلاف و درگیری می‌گشت، زیرا او مجاهدت‌های بسیاری کرده بود تا کفار و دشمنان اسلام، از جمله طوایفی از قریش، را سرکوب کند [۱۸، ص ۱۱۵]. پس، باید کسی را انتخاب می‌کردند که در اسلام سابقه داشت و نیز، به نرم‌خویی شناخته می‌شد. براین اساس، زید نمی‌توانست قائل به اثبات امامت از طریق نص، به‌ویژه نص جلی و آشکار، باشد. او بر این باور بود که نصوص خفی در مورد علی (ع) وارد شده است، نصوصی که افضلیت و شایستگی او را برای خلافت ثابت می‌کند، اما لازمه این افضلیت و برتری خلافت نیست؛ زیرا از نظر او، خلافت بر مدار اختیار افضل نیست، بلکه بر پایه اختیار کسی است که توانایی حمل این بار سنگین را داشته باشد، و او کسی است که مردم از او اطاعت کنند و برای تولیت امور توسط او فتنه بر نمی‌انگیزند.

برخلاف زیدیه، شیعیان و اسماعیلیه امامت مفضول را بر فاضل قبول نداشتند و آن را باطل می‌دانستند. چرا که به هر حال، مفضول، در امر هدایت جامعه، خود نیازمند راهنما و امامی است که از او برتر است. همین امر باعث می‌شود که او نیازمند فردی باشد که آمر او به معروف، و ناهی وی از منکر گردد؛ در نتیجه، نه تنها فرد همواره در تصمیم‌گیری‌ها نیازمند افضل می‌باشد، بلکه در چشم مردم هم بی‌اعتبار می‌گردد و نمی‌تواند با قاطعیت و قدرت جامعه را اداره کند، و به تعبیری مبسوط‌الید باشد. از این رو، لازم است که هدایت و اداره جامعه را افضل بر عهده گیرد و با وجود وی، مفضول پای در این راه نگذارد [۳۳، ص ۳۰].

۵. به تعبیری، آنان امام را مرکز آسمان‌ها و قطب زمین می‌دانند که برپایی هستی به وجود او، و بقای عالم و روح هر متحرک و ساکن به بقای روح اوست. به‌طوری که اگر جهان خالی از امام باشد، زمین اهل خود را فرو می‌برد؛ همه اسباب و امکانات، قوا و استعدادهای طبیعت، و حتی ماورای آن، در اختیار و خدمت امام است و او به امر و اراده خداوند، صاحب‌اختیار همه انسان‌ها، ملائکه و جنیان است. امام جامعه وحدت الهی را پوشیده، و بقای سرمدیت الهی به او ارزانی شده است. او با اسماء و صفات الهی ظهور می‌کند؛ قول او قول خدا، ارادت او ارادت خدا، امر او امر خدا، علم او علم خدا، قدرت او قدرت خدا و دست و گوش و چشم او همه تجلی اسماء و صفات الهی‌اند [۲۵، ص ۱۸۱].

وظایف امام از دیدگاه اسماعیلیه

مهم‌ترین وظایف امام از دیدگاه فرقه اسماعیلیه عبارت‌اند از:

۱. حفظ دین و شریعت؛ احمدبن‌ابراهیم نیشابوری درمورد حفظ دین و شریعت به‌دست امام می‌گوید: «امام شریعت و حقایق آن را حفظ می‌کند» [۱۱، ص ۲۸].
۲. مدیریت و رهبری جامعه؛ به گفته ابویعقوب سجستانی: «فرستادن پیامبران به‌سوی خلق و ره‌ساختن آنها بعد از رفتن انبیاء از دار دنیا بدون قراردادن امام و بدون نصب یک رئیس عالم و هادی، کشاندن به فساد است که به هرج‌ومرج می‌انجامد» [۱۶، ص ۷۱].
۳. تفسیر آیات قرآن کریم؛ درمورد وظیفه دیگر امام، یعنی تبیین و تفسیر آیات قرآن، حمیدالدین کرمانی می‌گوید: «چون آنچه پیامبر(ص) از تنزیل و شریعت آورد، به زبان عربی است و در آن معانی متعددی احتمال می‌رود و هر لفظی از کلام عرب به معانی متعددی منتهی می‌شود، لذا امت نیاز به معلم و هادی دارد» [۲۶، ص ۳۱۹].

امامت از دیدگاه زیدیه

در منابع زیدی، به‌جامانده از سده‌های نخست اسلامی، تعریفی برای امامت به‌طور مشخص یافت نمی‌شود. باید گفت که اعتقاد غالب زیدیه درباب امامت ریشه در افکار زیدبن‌علی دارد؛ بدین معنی که خود زید از نخستین کسانی است که در این فرقه سخن از امام‌وامامت به میان آورده است. در منابع متأخر زیدیه هم تعاریفی برای امامت آمده است. قاسم‌بن‌محمدبن‌علی در تعریف امامت می‌گوید: «در نگاه شرع، امامت ریاست مطلق است که به‌واسطه استحقاق فرد، شرعاً برای او ثابت می‌شود» [۷، ص ۱۵۰]. احمدبن‌یحیی‌بن‌احمد نیز در تعریف امامت می‌گوید: «امامت ریاست مطلق شخصی در امور دین و دنیا، و در امور متعلق به سیاست است، به‌نحوی که فراتر از آن قدرتی

نیست» [۱۰، ص ۲۹۷]. می توان گفت زیدیان بر این باورند که امامت عالی ترین مرتبه قدرت در دولت اسلامی است. از این رو، نصب امام را در هر زمان واجب می شمردند و امامت را از جمله ضروریات دین می دانستند [۳۰، ص ۴۳۸].

عارف المویدی نیز درباره امامت از دیدگاه زیدیه چنین می گوید: «امامت در نزد زیدیان با امامت در دیگر فرق اسلامی متفاوت است. زیدیه هر چند به عنوان جریان شیعی شناخته شده است، در تفسیر امامت حد وسطی بین اهل سنت و شیعه امامیه را برگزید. بدین سان، نه مثل افراطیون شیعه برای ائمه قداست قائل است که به آنها نسبت عصمت می دهند و سنت و سیره آنها را دلیل اصول و فروع شرع خود می دانند، و نه مثل اهل سنت برخورد می کنند» [۴، ص ۳۱۸].

راه های نصب امام از دیدگاه زیدیه

به طور کلی می توان دو راه را برای نصب امام، از دیدگاه زیدیان، تصور کرد:

۱. دعوت: در اندیشه این فرقه، دعوت راه شناخت امام و تثبیت امامت اوست. مراد آنها از دعوت این است که فردی که قیام کرده است، مردم را به سوی خود دعوت کند و پیروانش هم دیگران را به بیعت با او بخوانند [۵، ص ۲۵].
۲. انتخاب و اختیار: انتخاب امام نزد زیدیان به دو صورت انجام می شود؛ نخست آنکه هر امامی خلیفه بعدی را تعیین کند. دیگر آنکه شورا خلیفه را تعیین کند [۲۱، ص ۱۵۷].

در تفکر زیدیان، امام عالی ترین قدرت در دولت اسلامی است، از این رو، بعد از بیعت کردن مردم، وی موظف به حفظ مصالح عمومی جامعه است [۸، ص ۵۱]. که مهم ترین آن عبارتند از: عمل طبق موازین شرع، کتاب خدا و سنت رسول الله؛ امر به معروف و نهی از منکر؛ برقرار کردن عدالت در جامعه؛ جهاد با ظالم؛ گرفتن حق مظلوم؛ و مانند آن. [۶، ص ۴۳۰-۴۳۴].

شرایط امامت از دیدگاه زیدیه

زیدیه با دیگر شیعیان در مسئله امامت - یعنی اعتقاد به لزوم وجود امام برای رهبری مسلمین - مشترک اند، اما در مورد شرایط و چگونگی آن اختلاف بسیاری با دیگر فرقه های شیعه دارند. در نظر شیعیان زیدی، امامت از مهم ترین فریضه های اسلامی به شمار می آید و هرگز جایز نیست که این فریضه اسلامی مختل گردد. زیرا، هیچ قوم و طایفه ای نیست که از حضور امام بی نیاز باشد. اما، کسی که به عنوان امام مسلمین برگزیده می شود، فرد جامع شرایطی است که، فقط، از میان اهل بیت انتخاب شده باشد؛

خواه از اولاد امام حسن(ع)، خواه از تبار امام حسین(ع). به عقیده زیدیان، اگر این فریضه ادا نشود، همه احکام و واجبات الهی به هدر رفته است [۱۷، ص ۲۵۲]. پس، زیدیان کسی را امام می‌شمردند و اطاعتش را واجب می‌دانند که: عالم به شریعت باشد تا بتواند مردم را به احکام دینی هدایت کند و موجب گمراهی آنها نشود؛ زاهد باشد تا به اموال مسلمانان چشم طمع ندوزد؛ شجاع باشد تا از جهاد با دشمنان نگریزد؛ و درنهایت، امر به معروف و نهی از منکر کند [۳، ص ۱۸۸-۱۸۹، ۱۹].

علاوه بر این، زیدیان عقاید ویژه‌ای درباره امام دارند که مختص به همین فرقه است و در دیگر فرقه‌های شیعه وجود ندارد. از جمله:

۱. امام باید از اولاد فاطمه(س) باشد، خواه از فرزندان امام حسن(ع) باشد یا از تبار امام حسین(ع). در صورتی که شیعه اثنی عشری عقیده دارد امام باید از اولاد امام حسین(ع) باشد نه از فرزندان امام حسن(ع). در مورد این اعتقاد باید گفت که از نگاه زیدیه، امامت و خلافت بعد از حضرت علی(ع) به فرزند وی امام حسن(ع)، و سپس به امام حسین(ع)، و بعد به امام زین العابدین(ع) می‌رسد. پس از ایشان، امامت هم به اولاد امام حسن(ع) و هم به تبار امام حسین(ع) تعلق دارد، و منحصر به فرزندان امام حسین(ع) نیست. بر اساس باور اثنی عشریه، نیز آن گونه که زیدیه امام حسن(ع)، امام حسین(ع) و فرزندان ایشان را از دیگر فرزندان امیرالمومنین ممتاز می‌دانند، می‌توان نتیجه گرفت که امامت به سبب علم، ورع و تقوا، بصیرت و تدبیرشان به آنان اختصاص می‌یابد.

اما، بعضی از نویسندگان اعتقاد دارند که زیدیه امامت را، بعد از امام حسین(ع)، از آن زیدبن علی(ع) می‌داند؛ زیرا از نظر زیدیه، امام باید دو شرط اساسی داشته باشد؛ از اولاد فاطمه(س) باشد و قیام به سیف داشته باشد. اما، قیام به شمشیر را برای امام حسن(ع) و امام حسین(ع) لازم نمی‌دانند، زیرا پیامبر(ص) درباره آنها فرموده است: «هُمَا اِمَامَانِ قَامَا اَوْ قَعَدَا». پس با توجه به شرایط یادشده، به امامت زین العابدین(ع) عقیده ندارند. زیرا، او قیام به شمشیر نکرد، اما زید، فرزند او، را امام می‌دانند [۱۵، ص ۱۱۵].

۲. امام باید دعوت به خویشتن داشته باشد، آشکارا مردم را به دین خدا دعوت کند و برای یاری دین خدا دعوت به شمشیر کند [۱۵، ص ۱۱۴]. پس، زیدیه راه تعیین امام یا گواهی نص می‌دانند یا از طریق دعوت مردم به خود [۱۳، ص ۷۲].

۳. زیدیه خروج و قیام کردن به شمشیر را شرط اساسی برای امامت می‌دانند، و آورده‌اند که امام محمد باقر(ع) با زیدبن علی(ع) بر سر این موضوع مناظره داشت؛ امام

باقر(ع) می‌گوید که اگر شرط امامت خروج و قیام است، در این صورت پدرشان امام سجاد(ع) امام نخواهد بود، زیرا او نه قیام کرد و نه به آن ابراز تمایل داشت. (ابن‌خلدون، ۱۴۰۸ق، ۳۵۰) پس به باور زیدیه، هر سید فاطمی که عالم و زاهد باشد و بر حکومت ستمگر قیام کند، امامی مفترض اطاعه می‌باشد که فرمانبرداری از او بر هر مسلمان واجب است [۱۸، ص ۱۱۴]. شرط بیعت با زمامدار مسلمین قیام با شمشیر، و جهاد علیه دشمن اسلام است. از این رو، زیدبن‌علی(ع) می‌گوید: «آن کس از ما که در خانه بنشیند و با دشمنان خدا جهاد نکند امام نیست. بلکه امام کسی است که در راه خدا جهاد کند و از حریم خود و حقوق رعیت دفاع کند.» [۲۹، ص ۳۵۷].

از نظر زیدیه، شرط اصلی برای امامت این بود که امام با شمشیر علیه ستمکاران و دشمنان دین قیام کند؛ گروندگان این فرقه اهمیت بسیاری به قیام و جهاد در اسلام می‌دادند و تکیه به قدرت شمشیر را سبب رستگاری و پیروزی حق بر باطل می‌دانستند. از این رو، شمشیر کشیدن و امر به معروف و نهی از منکر را واجب می‌شمردند و تاکید می‌کردند که اگر توانستیم حکومت ستمگران را با شمشیر ساقط کنیم و حکومت عدل و حق را اقامه نماییم، به هدف خود رسیده‌ایم. اما اگر نتوانستیم، باز هم وظیفه خود را در برابر خدا ادا کرده‌ایم. نیز، عقیده دارند که اگر شمار نیروهای پشتیبان اسلام به شمار نفرات اصحاب بدر (۳۱۳) برسد، بر امام مسلمین واجب است که قیام کند و بر سلطان ستمگر طغیان کند [۳۲، ص ۳۵].

بدین ترتیب، زیدیه از امامیه، که قائل به تقیه است، جدا می‌شود و آن را جایز نمی‌داند. شیعه اثنی‌عشریه (امامیه) دشمنانی مانند بنی‌امیه و بنی‌عباس داشتند که همواره آنها را تحت تعقیب داشتند و به شهادت می‌رساندند. پس، ناگزیر بودند که باورهای خویش را در مقابل دیگران آشکار نسازند و تقیه کنند تا جان و مال خویش را حفظ نمایند. اما، زیدیان در بسیاری از موارد برای پیشبرد مذهب و مراسمشان به شمشیر و سلاح متوسل می‌شدند و معنای امر به معروف و نهی از منکر را مبارزه می‌دانستند. از نظر آنان، ایمان بدون عمل ارزش نداشت؛ پس، در حفظ و صیانت خویش نمی‌کوشیدند و از اظهار عقاید خود پروایی نداشتند و در عقاید خود، به خصوص بحث جهاد مسلحانه، زیاده‌روی می‌کردند. این موجب شد که به‌زودی از صحنه سیاست خارج شوند و نتوانند، مانند شیعیان امامیه، دولت‌های متعددی بوجود بیاورند [۳۱، ص ۱۰۹].

۴. زیدیان، به خصوص زیدبن‌علی(ع)، اعتقاد دارند که امام مکتوم وجود ندارد و امامت شایسته کسی است که دعوت به خروج کند، نه آنکه مستور باشد و مورد انتظار باشد. این عقیده به همان شرط اصلی زیدیه در مورد امامت برمی‌گردد که امام باید

خروج کند و قیام به سیف نماید. کیسانیه عقیده دارند که محمد بن حنفیه، فرزند امام علی (ع)، مهدی موعود است و همچنان در کوه «رضوی» زندگی می‌کند. شعیل اثنی عشریه هم باور دارند که مهدی موعود امام دوازدهم آنهاست که از نظرها پنهان است و روزی ظهور خواهد کرد. برخی از اسماعیلیان هم اعتقاد داشتند که محمد بن اسماعیل همان مهدی موعود و منتظر است [۳، ص ۱۹۴].

در نتیجه، زیدیه هیچ اعتقادی به امام مکتوم و مستور نداشتند، چرا که شرط احراز مقام امامت را قیام و خروج می‌دانستند، نه در پشت پرده و مورد انتظار بودن [۳۳، ص ۵۳]. بر پایه همین اعتقاد بود که زیدیه رجعت را هم قبول نداشتند؛ رجعت یعنی بعضی از مومنین مظلوم پیش از قیامت بازگردند و از ظالمین انتقام گیرند که این امر، پس از ظهور مهدی واقع خواهد شد. زید وجود مهدی منتظر را رد می‌کرد و رجعت نیز خواهناخواه نفی می‌شد. زیرا، اقتضای رجعت وجود مهدی است؛ این باوری است که بعضی از فرقه‌های شیعه، مانند اثنی عشریه و کیسانیه بدان معتقدند. پس از نظر زیدیه، مهدی و امام غایبی وجود ندارد، بلکه واجب است که امام غیرمستور باشد و مردم را به خویشن دعوت، و برای پیروی بر مخالفانش قیام کند [۳، ص ۲۱۲-۲۱۳].

۵. از دیگر باورهای زیدیه آن است که هیچ وقت وجود یک امام را در یک عصر ضروری نمی‌دانستند، بلکه معتقد بودند که مانعی ندارد اگر دو امام در یک عصر و در یک زمان، اما در دو مکان جداگانه، رهبری امت اسلام را به عهده گیرند. شهرستانی در شرح مذهب زیدیه می‌گوید: «هرگاه شرایط امامت در دو پیشوا از دو سرزمین جمع باشد، بنابر معتقدات فرقه زیدیه، اطاعت از هر دو واجب خواهد بود» [۱۸، ص ۱۱۴]. به نظر می‌رسد خروج دو امام و بیعت صحیح برای زیدیان هنگامی منطقی است که معلوم نگردد کدامیک بر دیگری سبقت داشته، یا امامت کدامیک از آن دو ولایت عامه است؟ زید بن علی (ع) عقیده داشت که در چنین شرایطی، به شرط آنکه بین دو امام خصومتی باقی نباشد، هر کدام در اقلیم خود مطاع و امام عصر خود خواهد بود.

۶. به باور زیدیه، نص آشکار (جلی) و نص پنهان (خفی) باید بر امامت امام گواهی دهد. این فرقه به امامت علی بن ابیطالب (ع) معتقد، و در این اعتقاد با شیعه اثنی عشریه مشترک است. جز اینکه می‌گوید: امامت علی (ع) از راه تعیین و نص پیامبر نبوده است، بلکه از این جهت بوده است که وقتی علی (ع) ادعای امامت فرمود همه شرایط و ویژگی‌های این جایگاه در آن حضرت وجود داشت و این سبب برتری امام علی (ع) شد. پس، امامت آن حضرت به اقتضای ویژگی‌ها و اوصاف ایشان فرضیه‌ای حتمی بوده است، نه اینکه پیامبر وی را با نص آشکار، یا به اسم تعیین کرده باشد. از این رو، گفته‌اند نص

پیامبر درباره علی(ع) نصّ خفی (پنهان) بوده است و آن حضرت، بنابر مصالحي، امامت او را پنهانی به بعضی از اصحاب فرموده است.

عصمت امامان در نظر زیدیه

در میان فرقه‌های شیعه، امامیه و اسماعیلیه معصومیت را از ویژگی‌های امام می‌دانستند. اعتقاد آنان این بود که خداوند علمی اشراقی در وجود امامان و پیشوایان قرار داده است که ایشان را از خطا و لغزش باز می‌دارد. هرچند که قدرت بر انجام گناه نیز دارند. اما، عقیده زیدیان، در مورد عصمت امامان، بیشتر شبیه اهل سنت است و قائل به عصمت امامان نیستند.

زیدبن علی(ع) معتقد بود که اگرچه پیشوا و امام از فرزندان فاطمه(س) است، چون دیگر کسان است و طبعاً از خطا مصونیت ندارد؛ علم او -اگر اشراق هم باشد- فیضی نیست، بلکه برگرفته از درس و بحث است و، به‌مانند دیگر مردم، از خطا دور نیست؛ مادام که چنین است، نیازی به خرق عادت و معجزه نیست. زیرا، امام از طریق حجت و برهان به خود دعوت می‌کند، از مردم بیعت می‌گیرد و در راه امامت شمشیر می‌کشد. [۳، ص ۲۱۴]. ممکن است که اعتقاد به معصوم‌نبودن امام ریشه در این باور زیدیه داشته باشد که امامت مفضول، به‌رغم حضور امام فاضل، جایز است؛ از این‌رو، قبول داشتند که امام علی(ع) اصلح صحابه است، اما خلافت ابوبکر و عمر را هم پذیرفته بودند. اگر زیدیه امام را معصوم می‌دانستند، امامت مفضول را، که ممکن است دچار خطا و لغزش شود، با وجود امام فاضل نمی‌پذیرفتند. بنابراین، اگر زیدیه امامت فاضل را بر مفضول، جاودانه، فرض نگیرد و خلافت را به مبنای وراثت یا وصیت از پیامبر(ص) نپذیرد، «عصمت» امام خودبه‌خود رد می‌شود. زیرا، اساس بری بودن امام از خطا آن است که از پیامبر(ص) ولایت گیرد و این معقول نخواهد بود که پیامبر، بنابر امر خدا، امامی را برگزیند که در اجرای احکام الهی مرتکب خطا شود.

نتیجه‌گیری

مهم‌ترین اختلافات در میان فرقه‌های شیعه مسائل پیرامون امامت است. از جمله اینکه اسماعیلیه معتقد به ۷ امام است، امامت را بعد از امام جعفر صادق(ع) از آن اسماعیل یا محمدبن اسماعیل می‌داند و سلسله امامت را در فرزندان آنها ادامه می‌دهند. زیدیه امامت زیدبن علی(ع) را بعد از زین‌العابدین(ع) قبول دارد و می‌گوید هرکس دو ویژگی داشته باشد، امام است؛ نخستین ویژگی اینکه از تبار امام حسن یا امام حسین (علیهما السلام) باشد و دیگر، قیام به سیف نماید. از این‌رو، به امامت افرادی معتقد بود

که بعد از زید(ع) قیام کردند. نیز، اسماعیلیان امام را معصوم می‌دانند، اما زیدیان، همانند اهل سنت، عصمت امام را رد می‌کنند. در نهایت، اسماعیلیه امامت مفضل بر فاضل را باطل می‌داند، اما زیدیه آن را قبول دارد.

در نتیجه، می‌توان گفت این دو فرقه تا هنگامی که معتقد به امامت و رهبری اهل بیت بودند، مشکلی نداشتند؛ اما، از آن زمان که کسانی جز ایشان را به‌عنوان امام و رهبر خویش انتخاب کردند، زمینه‌های انحراف در بین آنها رفته‌رفته آشکار شد. همچنین به‌سبب دوری از اهل بیت، در مباحث کلامی دچار انحراف‌های بسیاری شدند. افزون بر اینها، اسماعیلیان به باطنی‌گری رو آوردند و ظواهر دین را رها کردند. این امر سبب شد که برخی آنان را تکفیر کنند. زیدیه از کلام اهل سنت، به‌خصوص معتزله، بهره گرفتند.

منابع

- [۱] ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۴۰۸ هـ ق). مقدمة ابن خلدون. بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- [۲] ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۰ هـ ق). لسان العرب. ج ۱۲، بیروت، دار الفکر.
- [۳] ابوزهره، محمد (۴). الامام زید. بیروت، المكتبة الاسلامیه.
- [۴] احمد بن عبدالله عارف (۱۴۰۷ هـ ق). الصلة بين الزيدية والمعتزلة. صنعاء، دار ازال.
- [۵] اشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل (۱۹۶۳ م). مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین. تحقیق: هلموت ریتز، آلمان، بی‌نا.
- [۶] الرسی، قاسم بن محمد بن علی (۱۴۰۴ هـ ق). العتصام بحبل الله المتین. اردن، مطابع الجمعية العلمية الملكية.
- [۷] المنصور بالله، قاسم بن محمد بن علی (۱۴۱۵ هـ ق). الاساس لعقائد الاکیاس. صعده، مكتبة التراث الاسلامی.
- [۸] الهامی، ۱۳۷۰ ص ۵۱
- [۹] تامر، عارف (۱۹۹۸ م). الامامة في الاسلام. بیروت، دار الاضواء.
- [۱۰] حابس صعدي، احمد بن يحيى (۱۴۲۰ هـ ق). الايضاح. تصحيح: حسن بن يحيى يوسفی، صنعاء، دارالحکمه الیمانية .

- [۱۱] حامدی، احمد بن ابراهیم (۱۹۹۶م). اثبات الامامة. تحقیق: مصطفی غالب. بیروت، دارالاندلس.
- [۱۲] حکیمیان، ابوالفتح (۱۳۶۸هـ ش). علویان طبرستان. تهران، الهام.
- [۱۳] حلی، حسن بن یوسف (۱۳۸۳هـ ش). کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد. ترجمه علی شیروانی، ج ۲، قم، دارالعلم.
- [۱۴] دفتری، فرهاد (۱۳۸۱هـ ش). «عقاید و مطالعات اسماعیلی». هفت آسمان، سال چهارم، شماره ۱۶.
- [۱۵] ربانی گلپایگانی (۱۳۷۷هـ ش). فرق و مذاهب کلامی. قم، مرکز جهانی علوم اسلامی.
- [۱۶] سجستانی، ابویعقوب (؟)، کتاب الافتخار. تحقیق: مصطفی غالب. بیروت، دارالاندلس.
- [۱۷] شامی، فضیلت (۱۳۶۷هـ ش). تاریخ زیدیه در قرن دوم و سوم هجری. ترجمه محمد ثقفی، علی اکبر مهدی پور، شیراز، دانشگاه شیراز.
- [۱۸] شهرستانی، عبدالکریم (۱۳۵۰هـ ش). الملل و النحل. بی جا، اقبال.
- [۱۹] شوقی، احمد (۱۴۲۰هـ ق). الحياة السياسية والفكرية للزيدية في المشرق الاسلامی. قاهرة، مكتبة المدبولی.
- [۲۰] شیخ مفید، نعمان بن محمد (۱۴۱۴هـ ق). النکت الاعتقادیة. بیروت، دارالمفید.
- [۲۱] صبحی، احمد محمود (۱۴۱۰هـ ق). الامام المجتهد یحیی ابن حمزة و اراده الكلامیة. قاهرة، منشورات العصر الحديث.
- [۲۲] طریحی، فخرالدین (۱۳۷۵هـ ش). مجمع البحرين. ج ۵، تحقیق احمد الحسینی، تهران، مرتضوی.
- [۲۳] غالب، مصطفی (۱۹۸۱م). الامامة و قائم القیامة. بیروت، مكتبة الهلال.
- [۲۴] ----- (؟). تاریخ الدعوة الاسماعیلیة. بیروت، دارالاندلس.
- [۲۵] فاحوری، حنا (۱۳۶۷هـ ش). خلیل الجر. تاریخ فلسفه در جهان اسلامی. ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، انقلاب اسلامی.
- [۲۶] فاضل مقداد، جمال الدین (۱۴۲۳هـ ق). اللوامع الالهية فی المباحث الكلامیة. تحقیق: محمد علی قاضی طباطبایی. قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- [۲۷] قبادیانی، ناصر خسرو (۱۳۴۸هـ ش). وجه دین. تهران، کتابخانه طهوری.
- [۲۸] کرمانی، حمیدالدین (۱۴۱۶هـ ق). المصابیح فی اثبات الامامة، بیروت، دارالمنتظر.
- [۲۹] کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب (۱۳۸۱هـ ش). اصول کافی. تصحیح علی اکبر غفاری، ج ۱، تهران، بی نا.

- [۳۰] متوکل علی‌الله، احمد بن سلیمان (۱۴۲۴ هـ ق). *حقائق المعرفة فی علم الکلام*. تصحیح حسن بن یحیی یوسفی، صنعا، موسسه الامام زید الثقافیه.
- [۳۱] مشکور، محمد جواد (۱۳۷۲ هـ ش). *تاریخ شیعه و فرقه‌های آن تا قرن چهارم*. تهران، اشراقی.
- [۳۲] نوبختی، حسن بن موسی (۱۳۵۵ هـ ق). *فرق الشیعه*. تصحیح محمد صادق آل بحر العلوم، نجف، مطبعة الحیدریه
- [۳۳] ولوی، علی محمد (۱۳۶۷ هـ ش). *تاریخ علم کلام و مذاهب اسلامی*. ج ۱، بی‌جا، بعثت.

